معرفی و نقد کتاب ۲

فرستاده؛ سفر من در جهان آشفته، از کابل تا کاخ سفید

Zalmay Khalilzad (2016), The Envoy: Navigating a Turbulent World, From Kabul to the White House, New York: St. Martin's Press, pp. 336

کتاب «فرستاده؛ سفر من در جهان آشفته: از کابل تا کاخ سفید» مجموعه خاطرات *زلمی خلیل‌زاد*، سیاستمدار و دیپلمات شناخته‌شده افغان‌تبار امریکایی است که سال‌ها به‌عنوان سفیر ایالات متحده امریکا در دو کشور بحران‌زده افغانستان و عراق و همچنین به‌عنوان نماینده دائم امریکا در سازمان ملل فعالیت کرده و در برخی مقاطع، در صحنه سیاست داخلی امریکا نیز ایفای نقش نموده است. این کتاب در سال ۲۰۱۶ توسط انتشارات سنت‌مارتین در ۳۳۶ صفحه به‌چاپ رسیده است.

۱. تولد، رشد و تحصیلات

خلیل‌زاد در دومین روز بهار ۱۳۳۰ شمسی (۲۲ مارچ ۱۹۵۱) در یک خانواده سنتی در شهر باستانی مزارشریف در شمال افغانستان متولد شد و رشد کرد. در بخش نخست کتاب، وی ضمن اشاره به زیبایی‌ها و رسم‌های شهر محل رشدش، به سختی‌های زندگی در یک خانواده پرجمعیت از طبقه متوسط اشاره می‌کند؛ ازجمله ۱۳ کودکی که مادرش به‌دنیا آورده و تنها هفت تن از آنها زنده ماندند. خاطره شبی را که خواهرش، «حافظه» پس از روزها درد کشیدن و گریستن درگذشت، ازجمله خاطرات تلخ دوران کودکی برمی‌شمارد. در

این بخش، خلیل‌زاد دوران کودکی خود را همراه با اشاره به تفریحات و وقایع مهم آن دوران مانند جنگ هند و پاکستان روایت می‌کند. یکی از خاطرات جالب وی در راه مهاجرت به‌همراه خانواده به کابل، به مشاهده برخورد وحشیانه *داودخان*، شوهرخواهر *ظاهرشاه* که بعدها وی را سرنگون کرد و جانشین وی شد، با یک راننده کامیون بازمی‌گردد که سرانجام آن، کنده شدن گوش راننده کامیون با دندان داودخان بود. تغییرات در زندگی زلمی (به کسر میم به‌معنای جوان) در کابل، وی را با زندگی شهری و اجتماعی آشناتر کرد و علاقه‌مندی‌اش را برای خواندن و آموختن تحریک کرد؛ ضمن اینکه تبعیض گسترده قومی به نفع پشتون‌ها و تاجیک‌ها علیه بقیه اقوام، به‌ویژه هزاره‌ها نیز به‌شدت وی را آزار می‌داد.

زمانی‌که به سن نوجوانی رسید، در چارچوب یک برنامه آموزشی تبادل دانش‌آموزان، عازم کالیفرنیا شد و پس از شوک‌های اولیه زندگی در امریکا، یک سال به‌گفته خودش بسیار متفاوت را در آن کشور گذراند؛ دوره‌ای که تأثیر فرهنگی فوق‌العاده‌ای بر او گذاشت و ذهنیت و مسیر زندگی وی را متحول کرد. وی در جای‌جای کتاب، به «بحران تمدن اسلامی» اشاره می‌کند و آن را ریشه افراط‌گرایی اسلامی سال‌های اخیر می‌داند. سال‌ها بعد، وی دلایل توسعه فرهنگی امریکا را ابتکارهای شخصی، فعالیت اجتماعی و احترام به زنان می‌داند و معتقد است، وطنش، افغانستان و حتی جهان اسلام نیز با رعایت این نکات، متحول خواهند شد.

خلیل‌زاد، پس از مدتی تحصیل در رشته طب در افغانستان، با استفاده از یک بورس تحصیلی عازم دانشگاه امریکایی بیروت شد و دوره لیسانس و فوق‌لیسانس خود را در حوزه مطالعات خاورمیانه گذراند. کودتای سال ۱۹۷۳ داودخان علیه ظاهرشاه، برنامه‌های اولیه وی را برای بازگشت به افغانستان و ورود به عرصه سیاسی کشورش تغییر داد و با استفاده از یک بورس دیگر، دوره دکتری خود را در دانشگاه شیکاگو طی کرد. وی در فصل چهارم کتاب، به آشنایی اتفاقی خود با یکی از استادان دانشگاه شیکاگو به‌نام پروفسور *آلبرت وولستتر*[1]، که یک استراتژیست به‌نام و دارای همکاری و ارتباط نزدیک با هیئت حاکمه امریکا بود، اشاره دارد که به همکاری با وی در تهیه چند گزارش سفارشی دستگاه‌های

[1]. Albert Wholstetter

دولتی و درنهایت ارتباط با برخی مقام‌های رسمی دولت امریکا منجر شد. وی در فصل چهارم کتاب، خاطره ملاقات خود با امام خمینی در ژانویه ۱۹۷۹ در نوفل‌لوشاتو را نقل کرده و برداشت‌هایش از این دیدار را تبیین می‌کند.

۲. افغانستان

خلیل‌زاد در سال ۱۹۷۹ پس از انتشار مقاله‌ای در نشریه «اوربیت» که حاوی پیش‌بینی حمله اتحاد شوروی به افغانستان بود، به اداره امنیت ملی امریکا وصل شد و به‌این‌ترتیب به‌صورت ناشناس در فرایند سیاست‌گذاری امریکا در برابر اتحاد شوروی نقش داشت. پس از اشغال افغانستان توسط شوروی در زمستان ۱۹۷۹ که منجر به مهاجرت اعضای خانواده او به امریکا و پاکستان شد، با حمایت سازمان اطلاعات امریکا[1] به‌عنوان کارشناس امور افغانستان، مشغول کمک به سازماندهی حمایت‌های سیاسی و مالی امریکا از مبارزان افغان علیه اشغال اتحاد جماهیر شوروی شد. در این چارچوب، او سفرهایی به نقاط مختلف جهان داشت تا در مورد پیامدهای اشغال افغانستان و واکنش امریکا سخنرانی کند. خلیل‌زاد در این کتاب مدعی است که پیشنهاد اتحاد امریکا با پاکستان و کمک مالی و نظامی به آن کشور در ازای همکاری پاکستان در کمک‌رسانی به مجاهدان افغانستان از سوی وی ارائه شده و به همین سبب در سفر به پاکستان، موفق شده است با رهبران مخالف ژنرال ضیاءالحق که در بند یا تحت فشار بودند، دیدار کند. خلیل‌زاد معتقد است، پاکستان از همان زمان به دلایل بسیاری، در پیگیری اهداف خود، در راستای حمایت از گروه‌های افراطی اسلام‌گرا حرکت می‌کرده و همواره درحال دروغ‌گویی و فریب امریکا بوده است. از منظر پاکستان، مقاومت افغانستان به هفت گروه ـ شامل سه جریان میانه‌رو و چهار گروه بنیادگراـ تقسیم می‌شد و پاکستان با ایجاد اختلاف میان آنها، کنترل این گروه‌ها را دراختیار داشت. ارزیابی خلیل‌زاد این است که ژنرال ضیاءالحق، با هدایت دیدگاه گروه‌های بنیادگرای مقاومت افغانستان که رؤیای تشکیل خلافت متحد اسلامی را در سر داشتند، در واقع، به‌دنبال ایجاد یک کنفدراسیون متحد متشکل از پاکستان، افغانستان و حتی

[1]. USIA

بخش‌هایی از آسیای میانه بود؛ کنفدراسیونی مبتنی‌بر تعصب مذهبی و ثروت نفتی عربستان سعودی که ضمن حل همیشگی اختلاف‌های مرزی با افغانستان، عمق استراتژیک پاکستان در مقابل هند را نیز تضمین کند.

خلیل‌زاد در فصل پنجم به شخصیت ناسازگار *گلبدین حکمتیار* اشاره می‌کند و او را چهره محوری در آغاز جنگ داخلی پس از خروج شوروی و عامل سازماندهی یک گروه شورشی در پاکستان پس از سقوط طالبان معرفی می‌کند. در ادامه به دیدار سال ۱۹۸۷ *یونس خالص*، رهبر وقت مجاهدان، با *ریگان* در کاخ سفید و دعوت رئیس‌جمهور امریکا به اسلام توسط وی اشاره می‌کند. خلیل‌زاد در ابتدای سال ۱۹۸۶ به‌عنوان کارمند بخش برنامه‌ریزی سیاست‌گذاری، وارد وزارت امور خارجه شد. وی یکی از دلایل خروج نیروهای شوروی از افغانستان را اصرار خود برای اعمال فشار بیشتر بر شوروی پیش از امضای موافقت‌نامه ژنو می‌داند. او که قرار بود همراه ژنرال ضیاء و *آرنولد رافل*، سفیر امریکا در پاکستان، به یک پایگاه نظامی در پنجاب پرواز کند، در آخرین لحظه، تغییر برنامه داد و به درخواست رافل برای دیدار با رهبران افغان عازم پیشاور شد. پرواز حامل ضیاء و رافل به‌طور مشکوکی سقوط کرد و همه مسافران آن کشته شدند.

خلیل‌زاد مدعی است که هنگام خروج شوروی از افغانستان، نگران نفوذ پاکستان و تسلط رهبران تندرو مقاومت مانند حکمتیار، یونس خالص، *برهان‌الدین ربانی* (که دیدگاه‌های اخوانی داشتند) و *عبدالرسول سیاف* (که پیرو ایدئولوژی وهابیت با محوریت عربستان بود) بوده و برای رفع این خطر، حتی خواهان همکاری امریکا و شوروی برای به‌قدرت رساندن افغان‌های میانه‌رو بوده است. وی در این بخش به برداشت غلط سیا از شرایط افغانستان و رویکرد پاکستان و انفعال دولت‌های *بوش* پدر و *کلینتون* اشاره می‌کند و آن را عامل اصلی بروز جنگ داخلی گسترده در افغانستان و درنهایت، ظهور طالبان و القاعده می‌داند.

وی ظهور طالبان در دوران هرج‌ومرج داخلی افغانستان پس از سقوط دولت کمونیستی کابل را پدیده‌ای امیدوارکننده و مورد استقبال اکثریت مردم افغانستان ـ ازجمله خود (خلیل‌زاد) و *حامد کرزی*ـ می‌خواند و البته به‌سبب این خوش‌بینی خود را سرزنش می‌کند و حتی به نقش مهم کرزی در سازماندهی طالبان در ابتدای ظهور اشاره دارد؛ به‌حدی که طالبان

مقام سفیر و نماینده دائم خود در سازمان ملل در نیویورک را به او پیشنهاد کرده بودند، اما همین گروه، به‌سبب اقدامات کرزی در بسیج مخالفان تبعیدی، پدر پیر وی را در ژوئیه ۱۹۹۹ در کوئته به قتل رساندند. کرزی پس از قتل پدرش بسیار جسورتر و جدی‌تر از گذشته، وارد صحنه مبارزه شد و با کمک تعدادی دیگر از رهبران اپوزیسیون، گروه رم را متشکل از گروه‌های مختلف افغان تشکیل داد که بعدها در دوره انتقالی پساطالبان نیز نقش مهمی ایفا کرد. در فصل نهم، خلیل‌زاد به تلاش‌ها و برنامه‌ریزی دولت بوش برای نابود کردن القاعده، به‌طور عمده توسط جبهه ائتلاف شمال به رهبری احمدشاه مسعود اشاره کرد؛ برنامه‌ای که با کشته شدن مسعود در روز نهم سپتامبر ۲۰۱۱ عقیم ماند.

فصل دهم به روایت خلیل‌زاد از وقایع یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و واکنش دولت امریکا به این حمله‌ها اختصاص دارد. پس از حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ وی به چهره‌ای برجسته و بی‌جانشین در دولت امریکا تبدیل شد. وی با اشاره به آن دوران می‌نویسد: «من عالیرتبه‌ترین افغانی‌ـامریکایی و مسلمان امریکایی در کاخ سفید بودم». *پاول وولفوویتز* در نوشته‌های خود اشاره می‌کند: «یک هفته از حادثه ۱۱ سپتامبر می‌گذشت و ما به‌شدت درگیر تصمیم‌گیری در این‌باره بودیم که یک‌باره به ذهنم رسید که زَل (خلیل‌زاد) اهل افغانستان است». پس از حمله امریکا به طالبان در افغانستان و سقوط کابل، شناخت وی از افغانستان، جهان اسلام و خاورمیانه و همچنین ارتباط وی با چهره‌های شناخته‌شده و رهبران افغان، مانند برهان‌الدین ربانی، از جهادی‌های شناخته‌شده و رئیس‌جمهور اسبق، جایگاه وی را در کاخ سفید و به‌عنوان یکی از مشاوران نزدیک بوش تقویت کرد؛ چنان‌که برخی رسانه‌ها از او با عنوان «افغان دلخواه بوش» و یا «پیشقراول سرزمینی که در رأس حمله‌های امریکا قرار دارد» یاد می‌کردند. اسامه بن‌لادن، رهبر القاعده، در نوامبر ۲۰۰۱ در مصاحبه‌ای با خبرنگار شناخته‌شده پاکستانی، *حامد میر*، پیش‌بینی کرده بود که خلیل‌زاد در افغانستان پساطالبان نقش اصلی را بازی خواهد کرد.

در فصل یازدهم، وی به فرایند حمله امریکا به طالبان و نقش گروه‌های مختلف افغان مانند ائتلاف شمال، ازبک‌ها و پشتون‌ها در این حمله می‌پردازد و نقش خود در سازماندهی گروه‌های مخالف را برای نقش‌آفرینی در افغانستان پساطالبان و تشکیل یک دولت فراگیر

تشریح می‌کند. ادامه این فصل، روایت مبسوطی است از جریان کنفرانس بن و نقشی که هیئت ایرانی به‌سبب تسلط بی‌بدیل بر جریان امور منطقه و افغانستان، در موفقیت این کنفرانس داشته است. رویکرد چهار گروه اپوزیسیون افغان ـشامل گروه ائتلاف شمال، گروه رم، گروه قبرس و گروه پیشاورـ در فرایند بن و همچنین چالش‌های انتخاب کرزی به‌عنوان رئیس دولت موقت و پس از آن، تعیین کابینه وی با اشاره به نقش برجسته هیئت ایرانی در آن، به‌ویژه در جلب همراهی ائتلاف شمال و متقاعد کردن ربانی، در این فصل تبیین شده است.

خلیل‌زاد پس از کنفرانس بن و در روزهای اولیه شروع به‌کار دولت موقت افغانستان، به‌عنوان فرستاده ویژه رئیس‌جمهور امریکا عازم کابل شد. وی در اشاره به نخستین روز کاری خود پس از دیدار با کرزی می‌نویسد: «... با وجود منابعی که به‌عنوان یک دیپلمات ارشد امریکایی در اختیار داشتم، نفوذ من محدود بود. من نمی‌توانستم برای افغانستان تصمیم بگیرم؛ تنها می‌توانستم به افغان‌ها در راه ایجاد یک سیستم سیاسی کارآمد کمک کنم. تصمیم گرفتم سعی نکنم هیچ تصمیمی را بر کرزی یا دیگر افغان‌ها تحمیل کنم، بلکه مسائل و گزینه‌های موجود را تشریح و در مورد آنها توصیه‌هایی ارائه کنم، اگر نیاز باشد، توصیه‌های محکم. باید به آنها می‌گفتم: اگر بتوانید مشکل را میان خود حل کنید، خرسند می‌شوم که در حاشیه بمانم، اما از ناکامی و شکست حرف نزنید». برداشت وی از نخستین دیدار خود با کرزی در مقام رئیس دولت موقت افغانستان این بود که کرزی نیز مانند سایر افغان‌ها اعتماد به نفس خود را از دست داده بود. وی کرزی را مسلط، ژرف‌نگر، خونسرد و خوش‌برخورد و البته فاقد قاطعیت لازم توصیف می‌کند. همچنین به نگرانی‌های امنیتی در مورد کرزی و تیم دولت موقت می‌پردازد و حتی به شک رئیس‌جمهور بوش به *محمدقسیم فهیم*، معاون اول رئیس‌جمهور و وزیر دفاع، به‌عنوان خطری برای زندگی کرزی یا دست زدن به کودتا اشاره می‌کند که به درخواست او از فهیم برای برپایی یک کنفرانس مطبوعاتی و تصریح به وفاداری به کرزی و دولت افغانستان انجامید، تا اینکه درنهایت، مسئولیت حفاظت از کرزی به‌طور کامل به یک مجموعه امنیتی امریکایی سپرده شد. این فصل کتاب ـدوازدهم ـ به بدرفتاری و برخورد توهین‌آمیز نظامیان امریکایی با افغان‌ها به‌عنوان یکی از نگرانی‌های اصلی نویسنده اشاره دارد. خلیل‌زاد همچنین به بدرفتاری و بی‌قانونی جنگ‌سالاران افغان ازجمله ژنرال *دوستم*، به‌عنوان یک چالش جدی و

نگران‌کننده اشاره می‌کند و همکاری امریکا با این جنگ‌سالاران در مقابل شورشیان در گذشته و حال را عامل اصلی انفعال امریکا و سوءاستفاده آنان برمی‌شمارد. او با اشاره به دو هدفی که بوش به‌عنوان اهداف حضور امریکا در افغانستان تعیین کرده بود ـ تأمین عدالت و جلوگیری از تبدیل قلمرو افغانستان به پناهگاه امن تروریست‌ها ـ عدم حمایت کافی دولت امریکا از دولت کرزی در راستای نهادسازی و در مقابل چالش‌ها را مورد انتقاد قرار می‌دهد.

فصل سیزدهم به شرح برگزاری «لویه جرگه» در ژوئن ۲۰۰۲ و مقدمه‌ها و حاشیه‌های آن، مانند توطئه حکمتیار برای ترور ظاهرشاه و سرنگونی حکومت کرزی و بیرون راندن نوه ظاهرشاه از صف مدعیان ریاست‌جمهوری با اعطای مقام سفارت رم، اختصاص دارد. خلیل‌زاد در این بخش به طراحی یک بازی برای فریب ائتلاف شمال و متقاعد کردن آنها برای کناره‌گیری *یونس قانونی* از وزارت داخله اشاره می‌کند. او با تشریح روند انتخاب حامد کرزی به‌عنوان رئیس‌جمهور در لویه جرگه، به درگیری‌های فراوان در تعیین وزرای کابینه نیز اشاره می‌کند.

خلیل‌زاد در ماه مه ۲۰۰۳ پیشنهاد سفارت در کابل را از جورج بوش دریافت کرد. دو موضوع لزوم حمایت بیشتر امریکا از روند دولت‌سازی و ملت‌سازی در افغانستان و همچنین ضرورت برخورد جدی‌تر با نقش منفی پاکستان و حمایت آنان از گروه‌های تروریستی مانند طالبان، دو خواسته اصلی خلیل‌زاد برای پیشبرد امور در افغانستان بودند. وی در تعامل با سازمان‌های مختلف درگیر در امور افغانستان، برنامه جامعی را با عنوان «موفقیت شتابنده افغانستان» تهیه کرد که شامل دستورکار همکاری با افغان‌ها برای تهیه قانون اساسی، مهار جنگ‌سالاری، بازسازی ارتش و پلیس ملی، تسریع برنامه‌های توسعه اقتصادی، و مبارزه با شورش‌های نوپا در جنوب و شرق آن کشور بود تا درنهایت زمینهٔ برگزاری انتخابات سراسری، آزاد، و عادلانه را برای افغانستان فراهم کند. بودجه این طرح، یک میلیارد و دویست میلیون دلار پیش‌بینی شده بود، اما کنگره یک میلیارد و ششصد میلیون دلار به آن اختصاص داد. وی مدعی است که در ابتدای سفارت در کابل، از سوی بوش مأموریت یافته بود تا حامد کرزی را به سیاست‌مداری بزرگ تبدیل و برای رهبری افغانستان آماده کند، اما مشکل پاکستان و تردید و انفعال دولت امریکا در برخورد با آن کشور همچنان به‌عنوان

مشکلی بزرگ و حل‌نشده باقی ماند. توافق با جنگ‌سالاران عمدهٔ افغان در قالب موافقت‌نامه حکمرانی اکتبر نیز گام مهمی برای مهار سرکشی‌های رهبران گروه‌های قومی مختلف بود. با ورود ژنرال *دیوید بارنو* به‌عنوان فرمانده جدید نیروهای امریکایی، هماهنگی بخش نظامی و غیرنظامی افزایش یافت و استراتژی نظامی امریکا از ضدتروریسم به ضدشورش و از دشمن‌محور به مردم‌محور تغییر کرد.

خلیل‌زاد در نوامبر ۲۰۰۳ عازم کابل شد تا مأموریت خود را به‌عنوان سفیر امریکا در افغانستان به‌طور رسمی آغاز کند. فصل هجدهم کتاب به شرح فعالیت‌های روزانه خلیل‌زاد و سفارتش اختصاص دارد. وی برخلاف برخی همکارانش در سفارت، معتقد بود که آنها نه‌تنها برای گزارش کردن رویدادها، بلکه برای شکل دادن به آنها در افغانستان حضور دارند. کتاب، به بدرفتاری نظامیان امریکایی با غیرنظامیان افغانستان به‌عنوان یک عامل نگران‌کنندهٔ عمده اشاره می‌کند. تصادف کاروان محافظان *هیلاری کلینتون* با یک زن افغان، کشتار چند غیرنظامی توسط تفنگداران دریایی امریکا در ساختمان اهدایی کرزی، یورش‌های شبانه به منازل مظنونان و بی‌خبری خانواده‌ها از دستگیرشدگان و بدتر از همه، حملهٔ هوایی اشتباه به یک مدرسه، از نمونه‌های این اقدامات بودند. بدتر از همه اینکه زمانی‌که خلیل‌زاد بیانیه‌ای درباره فاجعه حمله هوایی به مدرسه و کشتار تعدادی کودک آماده کرد، واشنگتن مخالفت و اعلام کرد که امریکا حتی به‌صورت ظاهری نیز نمی‌تواند عذرخواهی کند! همچنین برای حل مشکل یورش‌های شبانه به منازل، یک موافقت‌نامه ۱۵ ماده‌ای آماده شد که به‌صورت مقطعی موارد این حمله‌ها را کاهش داد، اما پس از پایان مأموریت خلیل‌زاد و بارنو به‌طور جدی دنبال نشد و درنهایت کرزی را علیه امریکا شوراند.

خلیل‌زاد در ادامه فصل هجدهم، به یکی دیگر از تحولات این دوره، یعنی برگزاری لویه جرگه قانون اساسی می‌پردازد که بحث‌های مهمی مانند تصمیم‌گیری درباره فدرالیسم، نظام ریاستی یا پارلمانی، نقش دین و بحث حقوق بشر، حقوق زنان، زبان رسمی و تابعیت دوگانه مقامات در آن درحال بررسی بود. درنهایت، با الهام از قانون اساسی ۱۹۶۴ در مورد ساختار دولت واحد و همچنین نظام ریاستی که محدود به دو دوره باشد، توافق شد و قانون اساسی جدید افغانستان در چهارم ژانویه ۲۰۰۴ به‌تصویب رسید؛ مجموعه‌ای که خلیل‌زاد

آن را یکی از روشن‌ترین قوانین اساسی در جهان اسلام می‌خواند. خلیل‌زاد در خاطرات خود از این لویه‌جرگه، یادآوری می‌کند که یکی از درخواست‌های عمده نمایندگان افغان در این نشست، ضرورت برخورد امریکا با جنگ‌سالاران مستقر در نواحی مختلف کشور بوده است.

خلیل‌زاد بازیگران مهم در صحنه افغانستان را به سه دسته تقسیم می‌کند: ۱- سازندگان؛ ۲- خرابکاران، شامل جنگ‌سالاران، قاچاقچیان مواد مخدر و ارتش و نهادهای اطلاعاتی پاکستان؛ ۳- فرصت‌طلبان که با ارزیابی موازنه قدرت در هر دوره، بنا به نیاز و منافع خود، در یکی از این دو دسته قرار می‌گیرند. کتاب با اشاره به دستاوردهای قابل‌توجه دولت افغانستان در حوزه‌های مختلف ازجمله مالیه، آموزش‌وپرورش، بهداشت، توسعه روستایی، مخابرات، جامعه مدنی و حقوق بشر، توسعه زیرساخت‌ها، تشکیل نیروهای امنیتی شامل ارتش و پلیس، و ساماندهی کمک‌های بین‌المللی، به چالش‌های موجود در هر حوزه می‌پردازد. وی درباره جنگ‌سالاران بیش از همه به ژنرال دوستم، اسماعیل‌خان و امان‌الله خان و نحوه برخورد با آنها اشاره می‌کند. خلیل‌زاد در اکتبر ۲۰۰۴ در «وال‌استریت ژورنال» نوشت: «کمر جنگ‌سالاری را می‌شکنیم»، اما در این کتاب اعتراف می‌کند که به دلایل مختلف و در رأس آنها به‌سبب رویکرد نادرست پنتاگون، فساد در برخی سطوح نیروهای ائتلاف و سیا و در برخی موارد کمبود منابع، این معضل به‌طور کامل حل نشد.

درباره کشت مواد مخدر، خلیل‌زاد اقدام یکجانبه بریتانیا در سم‌پاشی هوایی مزارع، آن هم بدون اطلاع دولت افغانستان، را «واکنشی بیش از حد شتاب‌زده و قبیح» توصیف می‌کند و همچنین پیشنهاد کشت جایگزین را نیز به‌دلیل سود هنگفت کشت خشخاش غیرعملی می‌داند. وی به چهل زمین‌دار بزرگ درگیر کشت خشخاش اشاره می‌کند که در حد صنعتی و بسیار وسیع فعال، کاملاً مسلح و با مقام‌های دولتی و همچنین طالبان در ارتباط بوده‌اند. وی تنها راه‌حل این مسئله را تلاش هماهنگ و گسترده جامعه جهانی در کنار دولت افغانستان برای حل معضل امنیت و تشویق توسعه در این کشور عنوان می‌کند. بااین‌حال، وی همواره پاکستان را جدی‌ترین عامل خرابکاری در افغانستان می‌داند و به بی‌توجهی یا شاید چشم‌پوشی دولت‌مردان امریکایی از نقش منفی پاکستان انتقاد می‌کند. وی همچنین خاطره دیدار خود با ژنرال مشرف در سال ۲۰۰۵ در اسلام‌آباد را مطرح می‌کند که در آن، مشرف به‌طورکلی منکر وجود پناهگاه‌های امن طالبان در پاکستان شده بود.

فصل بیستم کتاب، روایت جالبی از روند تدارک انتخابات، تعیین گروه‌های نامزد انتخابات و فرایند مبارزه‌های انتخاباتی است. وی همچنین حوادث روز برگزاری انتخابات را مطرح می‌کند و با این ادعا که امریکا هیچ دخالتی در انتخابات به نفع هیچ‌یک از نامزدها نداشته، با اطمینان عنوان می‌کند که ایران و حتی شاید ترکیه و پاکستان، پول زیادی به نفع نامزدهای موردنظر خود خرج کرده باشند. خلیل‌زاد برگزاری انتخابات نهم اکتبر ۲۰۰۴ را که طی آن، هشت میلیون و صدهزار افغان ـ بیش از هشتاد درصد واجدان شرایط ـ در یک روز طوفانی، بدون توجه به تهدیدهای طالبان و جنگ‌سالاران، پای صندوق‌های رأی حاضر شدند تا برای نخستین‌بار در تاریخ چندهزارسالهٔ این سرزمین، رئیس دولت خود را برگزینند، روزی بسیار بزرگ و تاریخی و به‌عنوان یکی از موفقیت‌های بزرگ خود توصیف می‌کند. وی درعین‌حال، تأکید می‌کند که برگزاری موفق انتخابات، یک پیشرفت مهم در راه طولانی دولت‌سازی و ملت‌سازی در افغانستان بوده است و نه پایان راه، آن‌گونه برخی مقام‌های مسئول در واشنگتن می‌پنداشتند. شاید همین نگاه بود که باعث شد پس از موفقیت انتخابات، بوش وی را به‌عنوان سفیر امریکا در عراق نامزد کند. این تصمیم، نگرانی خلیل‌زاد را به‌دنبال داشت. از نظر وی، کرزی مرد شجاع و باتدبیری بود، ولی نه یک دولت‌ساز اثرگذار. مهم‌تر اینکه، وزن سیاسی وی عمدتاً ناشی از رابطه نزدیک او با امریکا بود و همه رقیب‌ها و مخالفانش چه در داخل افغانستان و چه در سطح منطقه به‌خوبی از این واقعیت آگاه بودند.

در ادامه فصل بیستم، خلیل‌زاد به تلاش‌های گسترده خود و دولت افغانستان پس از انتخابات در راه آشتی ملی به‌ویژه متقاعد کردن طالبان به کنار گذاشتن سلاح و پایان دادن به افغان‌کشی، اشاره کرده و اذعان می‌دارد که این تلاش‌ها، موفقیت چندانی در پی نداشت. دلیل عمده این ناکامی، از نظر خلیل‌زاد باز هم کارشکنی پاکستان بود که نمی‌خواست طالبان به اختیار خود با دولت افغانستان توافق کنند. در واقع، اصرار اسلام‌آباد بر این بود که هرگونه مذاکره و توافقی با طالبان از راه اسلام‌آباد بگذرد تا پاکستان نیز از امتیازهای ناشی از آن بهره‌مند شود. آخرین اقدام خلیل‌زاد در مقام سفیر، بسترسازی برای امضای موافقت‌نامه راهبردی امریکا و افغانستان ـ به‌عنوان آخرین مرحله از طرح «موفقیت شتابنده افغانستان» ـ بود. وی هدف اصلی این موافقت‌نامه را فرستادن این علامت برای افغان‌ها و قدرت‌های

منطقه‌ای عنوان می‌کند که ایالات متحده خود را برای مدتی طولانی به افغانستان متعهد می‌داند تا به‌این‌ترتیب، قدرت‌های منطقه‌ای را به همکاری در ثبات افغانستان ترغیب کند. درعین‌حال، وی اذعان می‌کند که نگاه همه بخش‌ها و مقام‌های امریکایی نیز تا این حد خیرخواهانه نبوده است: «... رامسفلد موافقت‌نامه را نوعی معامله می‌دانست؛ تعهد امریکا به کمک در مقابل تعهد افغانستان برای دسترسی امریکا به پایگاه (بگرام) و آزادی عمل نظامی».

زلمی خلیل‌زاد در اوایل تابستان ۲۰۰۵ به‌عنوان سفیر امریکا کابل را با احساسی دوگانه ـ شعف و نگرانی درهم‌آمیخته ـ و پس از دریافت عالی‌ترین نشان دولتی افغانستان، ترک کرد. خلیل‌زاد با این ادعا که موفقیت در افغانستان از ابتدا غیرممکن بوده است، به‌شدت مخالف است. او در تبیین دلایل ناکامی امریکا در فرایند ثبات‌سازی در افغانستان، بیش و پیش از همه به عامل پاکستان می‌پردازد و عدم برخورد جدی با بازی دوگانه پاکستان را علت اصلی می‌داند. به گمان خلیل‌زاد، ایالات متحده با فرستادن این علامت به منطقه که اراده‌ای برای اقدام نظامی در افغانستان ندارد، ناخودآگاه چراغ سبزی به پاکستان داده تا منافع خود را با همراهی طالبان، گروه حقانی، یا حزب اسلامی در افغانستان دنبال کند. از این گذشته، بی‌میلی به استقرار نیروهای کافی در افغانستان که به‌ویژه در دوره *اوباما* مشهود بود و واگذاری مسئولیت نیروهای ائتلاف به ناتوـآیساف را به‌لحاظ عملیاتی، اقدامی اشتباه می‌داند که موجب برانگیخته شدن شک افغان‌ها به تعهد ایالات متحده شد. وی سیاست‌های امریکا در افغانستان را بیشتر انفعالی و واکنشی می‌داند تا پیشگیرانه و همین امر مانع حفظ روابط نزدیک با کرزی و پس از آن، با غنی شده است؛ درنتیجه مشکلات دولت افغانستان ازجمله فساد و موضوع جنگ‌سالاران تشدید شده و دولت‌مردان مجبور به کنار آمدن با این دو مشکل عمده شده‌اند. وی از ژنرال دوستم، به‌عنوان یک نمونه بارز این رویکرد دولت افغانستان یاد می‌کند که هم کرزی و هم غنی با وجود مخالفت و نفرت از او، مجبور به همکاری با او شدند.

۳. عراق

خلیل‌زاد در طول سال‌های ۱۹۹۲-۱۹۹۱ به‌عنوان رئیس بخش برنامه‌ریزی سیاست‌گذاری در وزارت دفاع، مشغول به کار بود و در تدوین راهنمای سیاست دفاعی

امریکا در دوره پس از جنگ سرد، نقش مهمی داشت. وی در این دوره و همچنین در بخش‌های مختلف کتاب به اختلاف‌نظر و برخورد گاه حذفی وزارت امور خارجه، سیا، و وزارت دفاع امریکا در روند تصمیم‌گیری‌های مهم سیاست خارجی اشاره می‌کند.

وی در فصل هفتم به حمله عراق به ایران، استفاده چندباره صدام از سلاح‌های شیمیایی و اشتباه امریکا در حمایت از عراق در مقابل ایران طی جنگ می‌پردازد و البته هدف قرار دادن هواپیمای غیرنظامی ایران بر فراز خلیج فارس را به‌عنوان عمده‌ترین اقدام امریکا علیه ایران در طول جنگ، غیرعمدی می‌داند. وی در این فصل، همچنین به انفعال دولت‌مردان امریکایی در برابر جنایت‌های صدام علیه مخالفان ـ به‌ویژه شیعیان و کردها ـ اشاره و به‌شدت از آن انتقاد می‌کند.

خلیل‌زاد در دسامبر ۲۰۰۲ در شرایطی که همچنان به‌عنوان نمایندهٔ ویژه رئیس‌جمهور امریکا در افغانستان مشغول فعالیت بود، به‌عنوان فرستاده ویژه رئیس‌جمهور در امور عراقی‌های آزاد نیز منصوب شد و در جلسه‌های سری کمیته معاونان برای تصمیم‌گیری در مورد عراق نیز شرکت می‌کرد. در شرایطی که نشانه‌هایی از قصد بوش برای حمله به عراق مشاهده می‌شد، مأموریت اصلی وی، تشکیل کنفرانس مخالفان عراق در عراق با هدف متحد کردن و کمک به آنان برای تدوین برنامه جامع انتقال سیاسی پساصدام بود. وی در فصل چهاردهم با توصیف شخصیت رهبران عمده اپوزیسیون از گروه‌های قومی و مذهبی مختلف، ادعا می‌کند که از همان ابتدا با اعتقاد به اهمیت محور شیعه‌ـکرد در عراق آینده، به *جلال طالبانی* به‌عنوان رهبر عراق پس از صدام نظر داشته است. خلیل‌زاد با تشریح روند کنفرانس اپوزیسیون عراق در لندن، نتیجه گرفته است که شکاف‌های اجتماعی در عراق حتی عمیق‌تر از افغانستان است.

ادامه این فصل، به شرح آمادگی‌های دولت امریکا برای حضور در عراق پس از حمله به این کشور و همچنین تمهیدات کنفرانس دوم اپوزیسیون در منطقه تحت محافظت امریکا در شمال عراق و کارشکنی‌های فراوان ترکیه در آستانه حمله به عراق اختصاص دارد. خلیل‌زاد همچنین به انتظار رهبران اپوزیسیون عراق مبنی‌بر انتقال فوری قدرت به خود عراقی‌ها در میان سردرگمی و تردید امریکا در این مورد اشاره می‌کند. وی در طول چند دور مذاکره با نمایندگان جمهوری اسلامی ایران در مورد آینده عراق، برنامه‌های امریکا برای

سرنگونی صدام و انتظاراتش از ایران را اعلام کرد و دیدگاه‌های ایران را شنید. وی در تشریح برخی محورهای عمده این گفت‌وگوها می‌نویسد: «... *ظریف*، خواهان بعث‌زدایی عمیق در عراق بود و من دیدگاه‌های او را با رهبران اپوزیسیون عراق همسو یافتم... کاش هشدارهای ظریف درباره بی‌ثباتی عراق پس از جنگ را جدی گرفته بودم». پس از حمله امریکا، خلیل‌زاد درحالی‌که در دیدارها و سخنرانی‌های خود همواره از افغانستان به‌عنوان الگویی برای انتقال سریع قدرت در عراق یاد می‌کرد و با تلاش زیاد به‌دنبال سازماندهی چیزی شبیه «کنفرانس بن در بغداد» بود، ناگاه از سوی رئیس‌جمهور بوش از ادامه مأموریت در عراق، منع و همهٔ امور عراق به *پل برمر* سپرده شد؛ فردی که خلیل‌زاد اشتباه‌های او را عامل تشدید خشونت و درگیری در عراق پس از صدام می‌داند.

پس از برگزاری موفق انتخابات در افغانستان، جورج بوش با اشاره به شرایط بغرنج عراق، از خلیل‌زاد خواست خود را برای مأموریت سفارت در آن کشور آماده کند. مأموریت اصلی وی، کمک به عراق برای تکمیل پیش‌نویس قانون اساسی و برگزاری انتخابات در دسامبر ۲۰۰۵ براساس قانون اساسی جدید، تعیین شد. تصویری که خلیل‌زاد از عراق در ابتدای مأموریت خود ارائه می‌دهد، جالب است. او مشکل اصلی عراق پس از انتخابات ژانویه ۲۰۰۵ را این می‌داند که شیعیان این کشور با وجود پیروزی به‌سبب پیشینه تاریخی تسلط اهل سنت، از نظر روانی، نگران بازگشت سنی‌ها از طریق کودتا یا ابزار دیگر بودند و ازاین‌رو با ذهنیتی تمامیت‌خواه، درصدد کنترل شدید بر اکثر نهادها، به‌ویژه نهادهای امنیتی برآمدند تا از توطئه‌چینی دشمنان خود جلوگیری کنند. به گمان خلیل‌زاد، تا زمانی‌که رهبران شیعه از آینده خود اطمینان نمی‌یافتند و آماده پذیرش تقسیم واقعی قدرت نمی‌شدند، عراق نمی‌توانست به ثبات برسد. بخش دیگر مشکل، به سنی‌ها برمی‌گشت که نمی‌توانستند حاکمیت دیگر گروه‌ها بر عراق را بپذیرند؛ بنابراین، یکی از چالش‌های بزرگ، آشتی دادن جامعه عرب سنی با دیگر گروه‌ها بود. هم‌زمان، کردها به‌سبب واکنش احتمالی ترکیه، دشواری‌های محاط بودن در خشکی، همسایه‌های بالقوه دشمن، و مهم‌تر از همه تهدید خودگردانی آنها توسط دولت جدید، نگران از دست رفتن فرصت تاریخی‌شان بودند و تلاش می‌کردند حتی در صورت ناکامی عراق جدید، گزینه استقلال را برای خود حفظ کنند. از سوی دیگر، القاعده نیز با طراحی حمله‌های

تروریستی گسترده علیه شیعیان، در پی دامن زدن به اختلافات و درگیری‌های شیعه‌ـسنی بود تا با استفاده از هرج‌ومرج، کنترل کشور را در دست بگیرد. هـدف امریکـا در چنـین شـرایطی، تشکیل ائتلاف سیاسی از مرکز به پیرامون بود تا بتواند بـا ایجـاد یکپـارچگی، افـراط‌گرایـان را منزوی کرده و استراتژی القاعده را ناکام بگذارد. ایران و سوریه که در ابتدا از تهاجم امریکـا بـه عراق حیرت‌زده شده بودند و نگران بودند که پس از آن نوبت به آنها برسد، سعی می‌کردنـد از خشم امریکا در امان بمانند، اما به‌مرور به این نتیجه رسیدند که بهترین راهکار، دو برابر کـردن مشکلات امریکا در عراق است.

خلیل‌زاد چالش اصلی خود در مأموریت عراق را خنثی کردن پیامدهای سیاست‌های از نطفه ناسالم امریکا معرفی می‌کند که در رأس آنها، ملغی کردن ارتـش عـراق بـود کـه خـلأ قدرت جدی‌ای در عراق ایجاد کرد و هرج‌ومرج را در این کشور فراگیر ساخت. جالـب اینکـه خلیل‌زاد فاش می‌کند که تصمیم الغای ارتش عراق را پـل برمـر، بـدون همـاهنگی بـا کـاخ سفید اتخاذ کرده بود. وی ضمن انتقاد از کلیت فرایند بعث‌زدایی، فراگیر شـدن تـنش‌هـای فرقه‌ای و سیاسی را به تصمیم‌های کمیته سیاسی که به ریاسـت *چلبـی* بـرای اجـرای ایـن فرایند تشکیل شده بود، نسبت می‌دهد. رویکرد امریکا پس از برگزاری انتخابات که یک‌بـاره از حاکمیت مستقیم بر عراق به کناره‌گیری سیاسی رسید، تیر خلاصی بود به فرصت کمـک به ایجاد یک دولت فراگیر و منصفانه.

خلیل‌زاد نقطه عزیمت مأموریت خود را بیرون کشیدن عناصر شورش عرب سنی از جنگ قرار داد تا فرایند دولت‌سازی و توسعه اقتصادی را تسهیل کند. وی مخالفان مسلح عراق را بـه سه گروه صدام‌گرا، مخالفان و تروریست‌ها تقسیم کرده و گروه مخالفان را مناسب‌تـرین هـدف برای آشتی می‌داند که موفقیت در جلب همراهی آنها، می‌توانست به شکسـت دو گـروه دیگـر کمک کند. نخستین برنامه پیش روی عراق در دوره سفارت خلیل‌زاد، ارائه پیش‌نـویس قـانون اساسی شورای ملی انتقالی بود. وی گفت‌وگوهای بسیاری با مقام‌ها و افراد ذی‌نفوذ داشـت و از رئیس‌جمهور، جلال طالبانی، قول گرفت که اجازه ندهد عراق، جمهوری اسـلامی شـود. نقـش دین، مسئله فدرالیسم، تقسیم متناسب درآمدهای نفتی، حقوق و جایگاه زنان، و حقوق بشر از عمده‌ترین موضوع‌های مورد تأکید در قانون اساسی بود. در گفت‌وگوهایی طولانی و پرمناقشـهٔ

تدوین پیش‌نویس قانون اساسی و در شرایطی که شیعیان و کردها شرایط لازم را بـرای اعمـال دیدگاه‌های خود داشتند، هدف اصلی خلیل‌زاد بر کسب امتیازهای بیشتر بـرای اهـل سـنت و دستیابی به یک پیمان واقعاً ملی متمرکز بود. از نظـر خلیـل‌زاد، رویکـرد شـیعیان و سـنی‌هـا حکایت از این داشت که هر دو گروه، خود را برای قدرت‌گیری دوباره سنی‌ها آماده می‌کردنـد؛ درنهایت پس از درگیری‌های بسیار، قانون اساسی عراق در ۲۵ اکتبر ۲۰۰۵ تصویب شد.

خلیل‌زاد در آستانه انتخابات سراسری عراق، برای جلب مشـارکت گـروه‌هـای عـرب سـنی بسیار تلاش کرد و مانند افغانستان، با طرح این ادعا که کشورهای مختلـف بـه‌ویـژه ایـران، پـول زیادی صرف حمایت از گروه‌های نزدیک به خود در انتخابـات مـی‌کردنـد، از عـدم کمـک مـالی امریکا به متحدان خود برای مهار ایران انتقاد مـی‌کنـد. خلیـل‌زاد از برگـزاری بـدون درگیـری و حادثهٔ انتخابات سراسری در ۱۵ دسامبر ۲۰۰۵ چنین نتیجه گرفت که حتماً شورشـیان از نـوعی رهبری برخوردارند که می‌تواند حمله‌های تروریستی را هدایت و کنترل کند. وی در دوره پـس از انتخابات، دیدارهای بسیاری با رهبران گروه‌های شورشی و ستیزه‌جو ـ به‌طور عمده از عـرب‌هـای سنی‌ـ در عراق، اردن و عربستان داشت تا زمینه آتش‌بس عمومی و تشکیل یک دولـت فراگیـر را فراهم کند. فصل بیست‌وسوم، به ویژگی‌های شخصیتی و مدیریتی تعدادی از چهره‌های شـاخص که ظرفیت کسب مقام‌های عالی را در دولت فراگیر عراق داشتند و رقابت‌های آنـان مـی‌پـردازد و در این بین، به‌صورت مرمـوزی بـه رابطـه شخصـی بـوش بـا *عبـدالعزیز حکـیم* اشـاره دارد. وی همچنین آشکارا به نقش امریکـا در جلـوگیری از نخسـت‌وزیـری *ابـراهیم جعفـری* و همچنـین همراهی آیت‌ا... سیستانی و جمهوری اسلامی ایران در این راستا اشاره می‌کنـد. او در ادامـه ادعـا می‌کند که نوری المالکی را او برای کسب این مقام کشف کـرده و پـس از اشـاره بـه پیشـینه او، گزارشی را از دیدار با مالکی و پیشنهاد نخست‌وزیری به او، ازجمله شرایطی کـه بـرای حمایـت از نخست‌وزیری او مطرح کرده است، ارائه می‌کند. در ایـن بخـش، او دیـدگاه‌های مـالکی در مـورد جمهوری اسلامی ایران را نیز مطرح می‌کند. فصل بیست‌وچهار به روند همکاری وی بـا مـالکی و چالش‌های آن دوران اشاره دارد. وی مهم‌ترین ویژگی‌های مالکی را سلطه‌جـویی، فرقـه‌گرایـی، و ترس دائمی از کودتای بعثی‌ها می‌داند و تصریح می‌کند که موفق شده اسـت رفتـار او را در برابـر مسائل مهم، شکل دهد؛ به‌گونه‌ای که مالکی به شرط اطمینان از رابطه خود با امریکا، حاضر شـد فرایند آشتی سیاسی و دور کردن عراق از ایران را به‌طور جدی دنبال کند.

خلیل‌زاد در فصل بیست‌وچهارم که به تلاش‌ها بـرای مهـار خشـونت و تـرور و تثبیـت امنیت در عراق اختصاص دارد، عملیات نظامی امریکا در سال ۲۰۰۶ را به‌طـورکلی منفـی و بی‌فایده ارزیابی می‌کند. در این سال با وجود افزایش حمله‌های ضدتروریستی که بـه کشـته شدن *ابومصعب زرقاوی*، رهبر القاعده در عراق، انجامید، شـمار رویـدادهای امنیتـی، حـدود چهل درصد افزایش یافت که ماهانه حدود دو هزار نفر تلفات داشت. وی زمان و نحوه اعـدام صدام را نیز به‌عنوان محرکی برای درگیری‌های فرقه‌ای، مورد انتقاد قرار می‌دهد. او کـه هـم از سوی شیعیان و هم از طرف سنی‌ها با لقب ابوعمر ـ کنایه‌ای با مضمون «پدر سـنی‌هـا» ـ شناخته می‌شد، با اشاره به دیداری که در اواخر سال ۲۰۰۶ با رهبـران قبایـل سـنی اسـتان الانبار داشته است، به تأکید آنان بر خطر القاعده در تشدید تنش‌های فرقـه‌ای و درخواسـت آنان برای مقابله مؤثر و مشترک با این گروه تروریستی می‌پردازد و اضـافه مـی‌کنـد کـه در مدت باقی‌مانده از سفارت خود در عـراق، بـر حمایـت از قبایـل مختلـف در مقابـل القاعـده متمرکز شده و با توجه به بی‌عملی امریکا، از متحدان آن در منطقه به‌ویـژه عربسـتان، اردن، امارات و ترکیه نیز در این راه کمک خواسته است.

خلیل‌زاد از مالکی خواست که نخسـتین سـفرش را بـه‌عنـوان نخسـت‌وزیـر عـراق بـه عربستان داشته باشد و خود برای تمهید این سفر، پیش از مـالکی بـه آن کشـور سـفر و بـا ملک عبدا... دیدار کرد. وی در این دیدار، با تأکید بر خطر نفوذ ایران، شاه سعودی را متقاعد کرد که مالکی را بپذیرد و با او همکاری کند. شاه عربستان در دیدار با مالکی سه درخواسـت مشخص را مطرح کرده بود؛ انتصاب دوباره تعدادی از افسران ارتش بعث، جلوگیری از اعـدام صدام، و دیدار با *حارث دهری*، رهبر شورشیان، اما پیگیری و اجرا نشدن این درخواست‌ها از سوی مالکی، ادامه این تعاملات را عقیم گذاشت و سعودی‌ها را متقاعد کرد که مالکی، عامل ایران است و علیه سنی‌ها کار می‌کند. خلیل‌زاد ضمن اشاره به تعـاملاتش بـا اردن و ترکیـه، اعتراف می‌کند که در به‌چالش کشیدن ایران و سوریه توفیقی نداشته است. وی با تأکید بـر مهارت‌های تحلیلی برتر ایرانی‌ها در مقایسه با دستگاه‌هـای اطلاعـاتی غربـی و عربـی، ادعـا می‌کند که ایران در تلاش بوده است عرب‌های سنی را چنان سرکوب کند کـه دیگـر هرگـز سر برنیاورند. خلیل‌زاد واشنگتن را فاقد استراتژی مشخص در مقابل تهران می‌داند و معتقـد

است، امریکا یا باید با ایران وارد گفت‌وگوی مستقیم می‌شد، یا از زور علیه ایران استفاده می‌کرد. وی تصریح می‌کند، بارها از واشنگتن درخواست کرده است که با ایرانی‌ها وارد گفت‌وگو شود و درنهایت، در جلسه شورای امنیت ملی امریکا این اجازه را از بوش دریافت کرده است. وی در ادامه به طراحی حمله به افسران ایرانی می‌پردازد و ماجرای دستگیری یک افسر ایرانی در خانه حکیم و یک اقدام نظامی محدود در کردستان را مطرح و ادعا می‌کند که این اقدامات تا حدودی تحرک ایران را در عراق محدود کرده است.

خلیل‌زاد در سفر به واشنگتن پیشنهاد کرد که نیروهای امریکایی، مأموریت خود را در قالب سه محور تغییر ماهیت بدهند؛ نخست ارائه آموزش و مشاوره به نیروهای عراقی، دوم، کنترل مرز ایران، و سوم، اجرای عملیات ضدتروریستی علیه اهدافی که دارای ارزش بالایی هستند. وی در پی درخواست‌های نوری المالکی، از دولت امریکا خواست که کنترل نیروهای امنیتی عراق را در اختیار نخست‌وزیر آن کشور قرار دهد و ترس و نگرانی از کودتا علیه دولت را نیز با دادن ضمانت‌هایی برطرف کند. دولت امریکا با دریافت تعهدی از نخست‌وزیر مالکی مبنی‌بر اینکه از نیروهای نظامی با اهداف فرقه‌ای استفاده نمی‌کند، شمار نیروهای خود را به دو برابر افزایش داد و استراتژی خود را نیز تغییر داد و ژنرال *پترائوس* از ژانویه ۲۰۰۷ با اولویت بهبود شرایط امنیتی، فرماندهی نظامی نیروهای امریکایی را در عراق به‌عهده گرفت. در این دوره حمله‌های تروریستی به‌شدت کاهش یافت و خلیل‌زاد با اشاره به اقدامات جدی نوری المالکی علیه افراطی‌های شیعه و سنی در این دوره، از او تمجید کرده و این دوره را دوره تکامل او به‌عنوان رهبری ملی می‌داند. او مالکی این دوره را «مالکی ۱» می‌خواند، اما با تصمیم اوباما به خروج از عراق ـ به‌تعبیر خلیل‌زاد ـ تراژدی مالکی و عراق کلید خورد؛ مالکی به این نتیجه رسید که نمی‌تواند به حمایت ایالات متحده متکی باشد، لذا مخالفان خود را پاکسازی کرد و به‌طور کامل، به ایران تکیه داد. این «مالکی ۲» بود و امریکا در تبدیل «مالکی ۱» به «مالکی ۲» مقصر است. خلیل‌زاد معتقد است، حمله امریکا به عراق، خلأ قدرتی ایجاد کرد که عدم تعهد خود امریکا به پر کردن آن، باعث شد این خلأ ژئوپلیتیک با بازیگران بد ـ ایران، سوریه و القاعده ـ پر شود که جامعه عراق را قطب‌بندی کردند. وی جورج بوش را به‌سبب عدم تدبیر و توجه کافی پیش از حمله به عراق سرزنش

می‌کند، اما از تکامل تدریجی او به‌عنوان یک رهبر سخن می‌گوید و معتقد است، او به‌تدریج عملکرد خوبی در عراق نشان داده است. وی همچنین عملکرد خود را در پیشبرد فرایند سیاسی عراق، بسیار مهم و مقدمهٔ موفقیت تلاش‌های امنیتی زیادی می‌داند.

٤. نمایندگی دائم در سازمان ملل

خلیل‌زاد در سفری که در اواخر سال ۲۰۰۶ به واشنگتن داشت، طی یک شام کاری با *کاندولیزا رایس*، وزیر امور خارجه، و *استفن هدلی*، مشاور امنیت ملی، در واترگیت از تصمیم بوش برای انتصاب یک سفیر جدید در عراق آگاه شد. با پایان خدمت موقت *جان بولتون*، وی در ژوئیه ۲۰۰۷ به‌عنوان نماینده ویژه امریکا در سازمان ملل متحد منصوب شد. وی ضمن اعتقاد به ضرورت اصلاحات در سازمان ملل، در این دوره بر چند مسئله متمرکز شد که عبارتند از: ضرورت حضور پررنگ‌تر در افغانستان، عراق و لبنان، افزایش فشار بر ایران و کره شمالی به‌دلیل گسترش برنامه هسته‌ای، مداخله در بحران دارفور و تقویت ظرفیت عملیات صلح‌بانی سازمان ملل. وی برداشت جالب خود را در مورد اعضای دائم شورای امنیت مطرح می‌کند و نحوه رویارویی خود با اقدامات تهاجمی روسیه ازجمله در موضوع استقلال کوزوو را شرح می‌دهد. وی عدم توفیق در اجرایی شدن اصلاحات سازمان ملل را بیش از همه به محدود شدن آن به اصلاح ترکیب شورای امنیت مربوط می‌داند و توضیح می‌دهد که هر طرحی برای توسعه شورای امنیت، مستلزم تصویب پیمان سازمان ملل در سنای امریکا است که نیاز به اکثریت دوسوم آراء دارد و تنها راه برای قبولاندن طرح شورای امنیت به ایالات متحده این است که در قالب مجموعهٔ بزرگ‌تر اصلاحات سازمان ملل ارائه شود. وی در توضیح پیشنهاد نافرجام خود برای انحلال برخی مأموریت‌های بی‌مورد سازمان ملل، اعتراف می‌کند که حذف مأموریت‌های سازمان ملل در فلسطین از اهداف همیشگی امریکا و اسرائیل بوده است؛ هرچند مدعی است که خود او این‌بار هدف واقعی اصلاح امور و کاهش هزینه‌ها را دنبال می‌کرده است.

خلیل‌زاد در ژوئن ۲۰۰۸ پس از اینکه بارها انتقاد و برداشت منفی نمایندگان کشورهای عضو شورای امنیت از جورج بوش را شنید، برنامه‌ای برای دیدار عمومی آنان با

بوش تنظیم کرد که به اعتقاد وی، تأثیر زیادی بر دیدگاه آنان درباره رئیس‌جمهور امریکا داشت. وی رویکرد بوش را دست‌کم در مورد سازمان ملل، بیشتر عمل‌گرا می‌داند تا ایدئولوژیک و بزرگ‌ترین عامل نگرانی بوش در صحنه بین‌المللی را نسل‌کشی در دارفور می‌خواند که اصلی‌ترین مانع اقدام سازمان ملل در مورد آن، چین بوده که یکی از فرازهای مهم دوره مأموریت خلیل‌زاد در نیویورک را تشکیل داده است؛ جایی‌که وی معتقد است سازمان ملل و امریکا باید از آموزه مسئولیت حمایت بهره می‌بردند. خلیل‌زاد با اشاره به سردرگمی دائمی نمایندگان کشورش در استفاده یا عدم استفاده از حق وتو، با افتخار اعلام می‌کند که در طول مأموریتش هرگز از حق وتو استفاده نکرده است. او به قطعنامه‌ای در محکومیت عملیات نظامی اسرائیل، در آستانه انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۰۸ امریکا و در شرایطی که هر دو نامزد دموکرات و جمهوری‌خواه ـ اوباما و مک‌کین ـ تأکید کرده بودند که نباید قطعنامه‌ای علیه اسرائیل صادر شود، اشاره می‌کند که توسط لیبی طرح شده بود و با ابتکار وی توسط بانی قطعنامه ملغی شد.

یکی از مهم‌ترین موضوع‌های دوره حضور خلیل‌زاد در سازمان ملل، برنامه هسته‌ای ایران بوده است. وی گزارش سازمان اطلاعات ملی امریکا (NIE) در نوامبر ۲۰۰۷ مبنی‌بر توقف برنامه تسلیحات هسته‌ای ایران را به‌عنوان «یک گل به خودی» تعبیر کرده که پیشبرد فشارها بر ایران را دشوار می‌کرد. وی که برنامه اعمال تحریم‌های سخت‌تر بر ایران را پیگیری می‌کرد، می‌نویسد، چین آماده حمایت از تحریم ایران بود، تنها به شرطی که این محدودیت‌ها به حوزه نفت سرایت نکند. روسیه نیز ضمن اینکه از چشم‌انداز ایران هسته‌ای احساس تهدید می‌کرد، موافق عادی‌سازی روابط ایران با غرب نبوده است، زیرا این امر می‌توانست به رویگردانی ایران از روسیه منجر شود؛ ازاین‌رو، شرایط ایده‌آل برای مسکو حالت دشمنی بین ایران و غرب است، به‌گونه‌ای که همواره میزانی از محدودیت‌ها علیه ایران وجود داشته باشد، اما به سطح جنگ نرسد. اروپایی‌ها نیز مشکلی برای رویارویی با ایران نداشتند، به شرطی که منافع اقتصادی خود را تا حد امکان حفظ کنند. وی اعلام می‌کند که با توجه به این رویکردهای متفاوت، قطعنامه‌های مرتبط با ایران برخلاف سایر قطعنامه‌ها، تنها زمانی با اعضای غیردائم شورای امنیت در میان گذاشته می‌شد که توافق

کلی میان ۱+۵ به‌دست آمده بود! وی با اشاره به اینکه معمولاً اعضای غیردائم نیز با مصوبه اعضای دائم موافقت می‌کردند، تنها استثنا را مربوط به آخرین قطعنامه تحریم ـ۱۸۰۳ـ عنوان می‌کند که در آن، اندونزی، لیبی، و افریقای جنوبی با آن مخالف بودند. در این شرایط، امریکا در سطح وزیر امور خارجه، اندونزی را متقاعد به دادن رأی ممتنع کرد و فرانسه نیز با زحمت فراوان رأی مثبت لیبی و افریقای جنوبی را دریافت کرد. وی قطعنامه ۱۸۰۳ را یک پیروزی تاکتیکی برای جامعه جهانی، و یک پیروزی استراتژیک برای ایران می‌خواند. کتاب با اشاره به حمله نظامی روسیه به گرجستان در اوت ۲۰۰۷ و اختلاف‌های امریکا و روسیه و درگیری‌های آنها در شورای امنیت، اشاره جالبی به توافق وزرای امور خارجه امریکا و روسیه برای ارائه قطعنامه جدیدی علیه ایران برای تلطیف فضای پرچالش ناشی از اختلاف بر سر گرجستان دارد. خلیل‌زاد می‌نویسد: «من در کار ارائه قطعنامه به شورای امنیت، هیچ یاری بهتر از *محمود احمدی‌نژاد* نداشتم. به لطف سخنرانی پرطمطراق او در مجمع عمومی سال ۲۰۰۸، حتی اندونزی نیز از قطعنامه ۱۸۳۵ حمایت کرد».

به گمان خلیل‌زاد، سازمان ملل متحد با وجود کاستی‌های فراوان، همچنان مهم‌ترین نهاد بین‌المللی است و انتظار تغییر بنیادین در آن، انتظاری بیهوده خواهد بود. از نظر وی، ممکن است که ایالات متحده با افزایش اعضای شورای امنیت و حتی اعضای دائم آن موافقت کند، ولی بسیار بعید خواهد بود که اعضای جدید از حق وتو برخوردار شوند، زیرا این کار، توانایی و کارایی شورای امنیت را از بین خواهد برد. وی ضمن تبیین رویکرد سایر اعضای دائم شورای امنیت به این موضوع، با اشاره به اینکه هفت کشور عضو سازمان ملل حدود ۸۰ درصد بودجه سازمان را تأمین می‌کنند و ۱۷۶ کشور باقی‌مانده درمجموع، ۲۰ درصد را می‌پردازند، از حقوق و امتیازهای ویژهٔ قدرت‌های بزرگ در فرایند تصمیم‌سازی سازمان ملل دفاع می‌کند.

۵. جهان خطرناک‌تر

خلیل‌زاد کمتر از یک ربع قرن پس از خوش‌بینی مفرط اوایل دهه ۱۹۹۰، جهان امروز را سرشار از تهدیدها و چالش‌های جدی می‌داند که ایالات متحده امریکا توان و آمادگی رسیدگی

به آنها را ندارد؛ فروپاشی نظام بسیاری از کشورهای درحال‌توسعه، ظهور فزاینده تروریسم و افراط‌گرایی، بحران اروپا و بی‌اعتمادی به اتحادیه اروپا، تهدیدهای روسیه دوران پوتین، درگیری‌های خاورمیانه و حرکت چین برای رهبری منطقه‌ای و شاید بین‌المللی ازجمله این تهدیدها هستند. البته وی امریکا را مقصر همه این ماجراها نمی‌داند، اما به‌هرحال به خطاهای غیرقابل‌انکار امریکا به‌عنوان یکی از عوامل شکل‌گیری روندهای نامطلوب دو دهه گذشته اعتراف می‌کند. وی در بررسی خطاهای امریکا، بیش و پیش از همه به کاهش قدرت نظامی این کشور که قابلیت آن را برای مقابله با بازیگران خطرناک محدود کرده است، اشاره می‌کند. وی ضمن تأکید بر تنظیم و تضمین رشد اقتصادی، گسترش بیش از اندازه حضور امریکا در جهان و انزوا و کناره‌گیری یک‌باره از جهان را در صورت بی‌توجهی به تنظیم اقتصاد، به یک اندازه برای امریکا تهدید تلقی می‌کند. در عرصه داخلی امریکا، او ناکامی در دستیابی به اجماع ملی را به‌ویژه در زمان بروز بحران، بسیار خطرناک می‌داند.

وی ظهور داعش و درگیری در سوریه را ازجمله پیامدهای فراوان رها کردن عراق و خروج امریکا از آن کشور می‌داند و علاوه‌بر بازیگران منطقه‌ای، بازگشت روسیه به صحنه ژئوپلیتیک منطقه ربع قرن پس از جنگ سرد را بسیار خطرناک می‌خواند، ضمن اینکه درگیری بیشتر چین و قدرت‌های اروپایی در امور خاورمیانه نیز باعث یک آشفتگی چندقطبی در آستانه کاهش حضور و نقش امریکا شده است. او با اشاره به خطر درگیری‌های فرقه‌ای در عربستان، معتقد است، امریکا برای پرهیز از اختلال در بازار انرژی جهان، باید فعالانه در دفاع از عربستان وارد صحنه شود. همچنین تصریح می‌کند که به توافق هسته‌ای با ایران اعتقاد ندارد و هسته‌ای شدن ایران را عامل هرج‌ومرج و مسابقه تسلیحات هسته‌ای در منطقه می‌داند. او با اشاره به ضعف‌ها و مشکلات ساختاری پاکستان، آن را در آستانه ورشکستگی کامل ارزیابی کرده و در مورد پیامدهای آن هشدار می‌دهد.

نویسنده بر این نظر است که ایالات متحده در کوتاه‌مدت باید بر مبارزه با ترویسم و پایان دادن به جنگ‌های داخلی عراق و سوریه متمرکز شود و در درازمدت بر عادی‌سازی شرایط ژئوپلیتیک سه منطقه خاورمیانه، اروپا و آسیا-اقیانوسیه تمرکز کند. وی با اشاره به مشکلات ساختاری در خاورمیانه، راه‌حل بنیادین مسائل این منطقه را در عراق و سوریه و

تقسیم درست مسئولیت‌ها در این دو کشور بر پایه توسعه متوازن قدرت‌های منطقه جست‌وجو می‌کند و بر ضرورت باز بودن راه تعامل با ایران و البته اقدام علیه دستاوردهای ایران در یمن، سوریه، و عراق تأکید می‌کند. خلیل‌زاد آسه‌آن را به‌عنوان الگوی سازمان جدید منطقه‌ای در خاورمیانه پیشنهاد می‌کند و از دولت امریکا می‌خواهد که اولویت خود را بر تشویق و تأیید چندجانبه‌گرایی منطقه‌ای قرار دهد. وی کلید توافق سیاسی داخلی در سوریه را توافق بازیگران مهم منطقه درباره ترتیبات جدید تقسیم قدرت در منطقه می‌داند که بتواند به صلح پایدار بینجامد.

او «چین جدید و پرمدعا» را چالش اصلی آسیا و اقیانوسیه می‌داند و به دولت امریکا توصیه می‌کند، حضور امریکا را در آن منطقه گسترش دهد و به رویکرد مشترکی با متحدانش در مورد مسائل مورد منازعه، ازجمله دریای چین جنوبی و شرقی برسد. وی در این حوزه، سازمان امنیت و همکاری اروپا (OSCE) را به‌عنوان الگوی یک سازمان منطقه‌ای کارآمد پیشنهاد می‌کند و بهترین عرصه برای اعمال این الگو را نشست سران شرق آسیا می‌داند. خلیل‌زاد دیپلماسی و تعامل اقتصادی صرف را برای مهار چین کافی نمی‌داند و بر ضرورت ارتباط فعال‌تر با جامعه مدنی چین تأکید دارد. او در چارچوب استراتژی کلان «توازن و آشتی»، اروپا را اولویت اصلی ایالات متحده فرض می‌کند و خواهان حمایت از شریک‌های ناتو و اروپایی برای مقابله با تهدید روسیه است؛ از عدم توازن ابزارهای دیپلماتیک و نظامی امریکا اظهار نگرانی کرده و توصیه‌هایی برای تقویت ابزار دیپلماتیک کشورش ارائه می‌کند و بیش از همه بر ضرورت ایفای نقش فعالانه‌تر امریکا در ترویج دموکراسی و ارزش‌های امریکایی و بسیج دیگران تأکید دارد. وی همچنین توصیه‌هایی به رئیس‌جمهور آینده امریکا برای مدیریت مؤثرتر امور داخلی کشور مطرح می‌کند.

ارزیابی و نقد

کتاب فرستاده زلمی خلیل‌زاد چیزی فراتر از یک کتاب خاطرات است. این کتاب، روایت جالبی از زندگی یک جوان از کشوری جهان‌سومی به‌نام افغانستان است که در دهه‌های اخیر یکی از مهم‌ترین مراکز توجه جهان بوده و نویسنده هم به‌سبب اصالت افغان

خود و هم بـه‌دلیل حضـور و فعالیـت در یکـی از مهم‌تـرین مراکـز تصمیم‌سـازی در مـورد افغانستان، به منابع دست اول و بسیار مهمی دسترسـی داشـته تـا بتوانـد روایتـی خـاص و منحصربفرد از تحولات آن کشور در طول چند دهه اخیر ارائـه دهـد. پیشـینه فعالیـت او در سمت‌های اجرایی در دولت امریکا و همچنین در اندیشکده‌های مطالعاتی مانند رنـد[1] باعـث غنای بیشتر مطالب شده است. این کتاب دربردارندهٔ اطلاعات دست اول از مداخله و فراینـد تصمیم‌سازی ایالات متحده امریکا در افغانستان و عراق و همچنین در سازمان ملـل اسـت و نگاهی از درون به سیاست‌ها و اقدامات امریکا در منطقه پیرامـونی مـا در یکـی از مهم‌تـرین دوره‌های زمانی این منطقه، و کاستی‌های آن دارد.

زلمـی خلیـل‌زاد از همـان ابتـدای فعالیت‌هـای سیاسـی، گرایش‌هـایی تندروانـه و نومحافظه‌کارانه داشت و در مقطعـی کـه نومحافظـه‌کاران بـه‌تـدریج نفـوذ خـود را بـر حـزب جمهوری‌خواه ایالات متحده گسترش می‌دادند، از نخستین طرفداران سیاست تغییـر رژیـم در عراق محسوب می‌شد و در کنار افرادی چون دیک‌چنی، دونالد رامسـفلد و پـاول وولفـوویتز از بنیان‌گـذاران پـروژه «قـرن جدیـد امریکـایی» و اندیشـکده نومحافظـه‌کـاری کـه در دوره ریاست‌جمهوری بیل کلینتون، خواستار رهبری جهانی امریکا بود، به‌شمار می‌رود. این پیشـینه باعث شد که زمانی‌که جورج بوش پسر به ریاست‌جمهوری رسید، جایگاه قابل‌تـوجهی در کـاخ سفید به‌دست آورد. این رویکرد نومحافظه‌کارانه در بخش‌های مختلـف کتـاب و از نـوع ورود و برداشت او از مباحث مختلف، قابل‌مشاهده است. وی در راستای ارائه راه‌حل برای هر منطقه‌ای بر ضرورت حضور گسترده‌تر امریکا به‌ویژه در حوزه نظامی به‌عنوان یک قدرت برتر و یـک قـیم بین‌المللی اشاره می‌کند که بیانگر رویکردهای نومحافظه‌کارانه او است.

در بخش‌های متعددی از کتـاب بـه‌نظر می‌رسـد کـه خلیـل‌زاد خـود را در بهتـرین و درست‌ترین نقطه فرایند تصمیم‌گیری قرار می‌دهد؛ گویی هرجا تیری به هدفی خـورده، وی دور آن را یک دایره کشیده و مدعی است که آن تیر از اسلحه وی شلیک شده یا هرجـا کـه به هدف نخورده، مدعی است که اگر او تیرانداز می‌بود، به هدف مـی‌زد. ایـن کتـاب روایـت امریکایی و یک‌جانبه‌ای از تحولات مهم افغانستان و عراق ارائه می‌دهد و در کنار انتقادهـای

[1]. RAND

گسترده به مقام‌های عالیرتبه امریکایی و روند تصمیم‌سازی در آن کشور، حمله‌های زیادی نیز به کشورهای منطقه ازجمله جمهوری اسلامی ایران می‌کند. طبیعی است که روایت سایر بازیگران مهم این دو حوزه ازجمله جمهوری اسلامی ایران ممکن است تفاوت‌هایی ـشاید عمیقـ با این روایت داشته باشد.

با وجود اینکه خلیل‌زاد بارها تأکید می‌کند که امریکا قصد مداخله مستقیم در امور سایر کشورها نداشته است، روایت‌های او از اقداماتش، گاه مستند روشنی است از دخالت مستقیم آن کشور در امور عراق و افغانستان. یکی از بارزترین شواهد این ادعا، گزارش دیدار او با نوری المالکی است. همچنین پیشنهادهای وی در مورد مناطق مختلف، در برخی موارد گویای ناآشنایی او با واقعیت‌های آن مناطق و ترجیحات سیاسی و اقتصادی بازیگران آن مناطق است. این موضوع به‌ویژه در تجویزهای او در مورد منطقه شرق آسیا یا ارائه الگوهای همکاری منطقه‌ای برای حوزه‌های مختلف جغرافیایی، نمود برجسته‌ای دارد.

با وجود انتقادهایی که به کتاب «فرستاده» زلمی خلیل‌زاد وارد است، این کتاب هم به‌لحاظ شکلی و هم روشی، روایت جذابی از زندگی وی و تحولات مهم منطقه ارائه می‌کند که علاوه‌بر دیپلمات‌ها و دانش‌پژوهان حوزه علوم سیاسی، برای علاقه‌مندان به تاریخ منطقه نیز قابل‌توجه است. روایت کتاب از احساسات دوگانه دیپلمات‌ها در تنگنای مسئولیت‌های کاری و مأموریت‌ها ازیک‌سو و مسئولیت‌ها و پیوندهای خانوادگی و سرزمینی، بسیار جالب است و حس همزادپنداری دیپلمات‌ها را برمی‌انگیزد. این کتاب در افغانستان به زبان فارسی نیز ترجمه شده و مطالعه آن به‌ویژه برای علاقه‌مندان و کارشناسان افغانستان و عراق توصیه می‌شود.

علیرضا خداقلی‌پور
رئیس گروه غرب و جنوب آسیا
دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه